

بہ نام پروردگار مہربان



سطر بہ سطر

# واژگان عربی کنکور

حسین منصوری

مدیر گروہ عربی: مہران ترکمان



# فهرست

۷

مقدمه

عربی دهم

۲۶

ذَاكَ هُوَ اللَّهُ

درس ۱

۳۷

الْمَوَاعِظُ الْعَدَدِيَّةُ

درس ۲

۵۰

مَطَرُ السَّمَكِ

درس ۳

۵۹

التَّعَايُشُ السِّلْمِيُّ

درس ۴

۷۱

هَذَا خَلَقَ اللَّهُ

درس ۵

۸۲

ذَوِ الْقَرْنَيْنِ

درس ۶

۹۲

يَأْمَنُ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ

درس ۷

۱۰۲

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

درس ۸

عربی یازدهم

۱۱۲

مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ

درس ۱

۱۳۳

فِي مَخْضَرِ الْمُعَلِّمِ

درس ۲

۱۵۱

عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ

درس ۳

- درس ۴ آدابُ الكلام ۱۶۷
- درس ۵ الكذبُ مفتاحُ لكلِّ شرِّ ۱۷۹
- درس ۶ انه ماری شیمل ۱۹۶
- درس ۷ تأثیرُ اللغةِ الفارسیَّةِ علی اللغةِ العَرَبیَّةِ ۲۱۳

## عربی دوازدهم

- درس ۱ الدین و التدين ۲۳۴
- درس ۲ مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ ۲۵۳
- درس ۳ الكُتُبُ طعامُ الفكر ۲۶۸
- درس ۴ الفَرزَدَق ۲۸۴
- ضمائم ۲۹۵



خیلی تلاش کردیم تا فهرست الفبایی رو هم در این کتاب جا بدیم اما حجم بالای مطالب اصلی و ظرفیت محدود کتاب‌های لقمه این اجازه رو به ما نداد. به همین خاطر تصمیم گرفتیم کل فهرست الفبایی رو از طریق سایت مهر و ماه، قسمت محتوای افزوده در اختیارتون بذاریم. فقط کافیه این تصویر رو اسکن کنید. رمز (۷۳۵۳۸) یادتون نره.



# مقدمه

# مقدمه

## دانش‌آموزان، همکاران و اساتید عزیز

### سلام

بسیار مسرور و خوشحالیم که توانستیم کتابی درخور و شایسته شما عزیزان تقدیم نماییم.

این کتاب محصول سال‌ها تجربه مؤلف در حوزه آموزش زبان عربی و نیز بهره وافر از تجربیات همکاران و صاحب‌نظران عرصه آموزش این درس در مقاطع مختلف است و رویکرد اصلی آن توجه به شیوه‌نامه‌های آموزش کتب درسی عربی در دو مقطع متوسطه اول و دوم وزارت آموزش و پرورش است. گرچه علی‌رغم همه ویژگی‌های شایسته آن برای غنی‌تر شدن این مجموعه، دستان یکایک شما دوستان و اساتید فن را به یاری می‌فشارد. کتاب حاضر علاوه بر بررسی واژگان سطر به سطر عربی متوسطه دوم که شامل همه واژگان و معانی آنهاست، چند ویژگی مهم دیگر نیز دارد:

- ۱ در مقدمه و پیوست کتاب به‌طور خلاصه اما دقیق و روان، کلیات قواعد و درست‌گفتی سه‌ساله متوسطه دوم را ارائه نموده‌ایم که مرور و تکرار این بخش، فرایند یادگیری شما عزیزان را تسهیل خواهد نمود. (این یعنی خشت اول: یادگیری عربی با تکرار و تمرین میسر است.)
- ۲ حین بیان واژگان اصلی درس به درس کتاب‌ها، سعی نمودیم جملات کلیدی و سخت متن درس‌ها و تمارین مهم را نیز ترجمه کنیم.
- ۳ تحلیل صرفی (تجزیه) و اعراب (ترکیب) این واژگان از نظر مؤلف دور نمانده و حل و تکرار این موارد باعث تثبیت آموخته‌های شما

در فکر و ذهنتان می‌شود. (قول می‌دهیم اگر به این بخش بیشتر توجه کنید، ۱۰۰٪ در بخش قواعد کنکور موفق و سربلند خواهید بود.)

۴ با توجه به رویکرد کتب جدید آموزش عربی که به ترجمه و فهم واژگان اهتمام بیشتری دارد، اگر کلمه‌ای را یافتیم که شکل‌ها و معانی متعددی دارد و با تغییر ساختار آن معانی جدیدی شکل می‌گیرد (به خصوص فعل‌های مزید)، از آن دریغ نکردیم و حتماً به بررسی آن پرداخته‌ایم.

۵ همانطور که در کنکور سراسری جدید شیوه تست‌ها و گزینه‌ها را ملاحظه نموده‌اید بخش مترادف‌ها، متضادها، جمع‌های مکسره و واژگان مصطلح به شکل‌های متنوعی آمده است که از نظر ما نیز دور مانده و در بخش‌های مجزا بدانها پرداخته‌ایم و نیز تلاش کردیم با بررسی آزمون‌های سراسری داخل و خارج از کشور جملات و ترکیب‌های درس به درس و مهم رادر آخر هر فصل بیاوریم.

در پایان، لازم می‌دانم از جناب آقای احمد اختیاری مدیر محترم انتشارات، جناب آقای مهران ترکمان مدیر گروه عربی، سرکار خانم سمیه حیدری مسئول ویراستاری دروس عمومی، گروه تولید خستگی‌ناپذیر انتشارات به مدیریت سرکار خانم سمیرا سیاوشی و همه عزیزانی که در تهیه این کتاب ما را همراهی کردند، سپاسگزاری کنم.

با آرزوی موفقیت‌های پی‌درپی شما عزیزان

[mansouri.hossein@gmail.com](mailto:mansouri.hossein@gmail.com)

**حسین منصوری**



## آموزش تجزیه کلمه

برای این که بتوانیم یک کلمه را تجزیه نماییم، ابتدا باید تقسیم‌بندی‌های کلمه و نکات و قواعد مربوط به آن را بدانیم، بنابراین قبل از بررسی کلمات کتاب درسی از نظر تجزیه (التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ)، به آموزش شیوه‌های تجزیه نمودن و نکات مطرح در آن می‌پردازیم. به‌طور کلی در زبان عربی، کلمه به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱ اسم

۲ فعل

۳ حرف

هر یک از موارد سه‌گانه بالا از جهات مختلفی قابل تفکیک و تقسیم‌بندی هستند که در ادامه با آن‌ها آشنا خواهید شد.

### اسم

#### علامت‌های شناخت اسم

۱ ال: ابتدای هر کلمه‌ای که «ال» وجود داشته باشد اسم است.

🏠 **مثال:** الوطن، الكتاب، المسجد

۲ تنوین: آخر هر کلمه‌ای که تنوین قرار گرفته باشد، اسم است.

🏠 **مثال:** مدرسة، صديق، دفترًا

📣 **یادآوری:** اگر یک اسم مذکر نکره که اعراب ظاهری اصلی

می‌پذیرد، در حالت نصب قرار گیرد، (مثلاً مفعول شود) در آخر آن

تنوین با کرسی «الف» ظاهر می‌شود.

🏠 **مثال:** قرأتُ کُتُباً / رأیتُ تلميذاً / يا عالماً بالعباد

۳ مضاف: هر کلمه‌ای که مضاف باشد، اسم است.

🏠 **مثال:** مدرسة علی، بیتنا، سوق الكتاب (بازار کتاب)

### یادآوری:

- ۱ مضاف، اسمی است که به کلمه‌ای دیگر اضافه می‌شود؛  
ال، تنوین، «ن» تشبیه و جمع نمی‌پذیرد.
- ۲ فرمول ← اسم + اسم ← کتاب المعلم  
← اسم + ضمیر ← أمك
- دقت کنید که در این موارد اسم اول مضاف و اسم دوم مضاف‌إلیه است.
- ۳ مضاف نقش نیست.

- ۴ مجرور بودن: هر کلمه‌ای که مجرور باشد (حرکت کسره بگیرد)، اسم است.
  - ۱ مجرور به حرف جر ← فی الدار / علی المنضدة
  - ۲ مضاف‌إلیه ← معلّم الصّف / بیت الله

**توجه:** گاهی کسره برای رفع التقای ساکنین می‌آید که این کسره عارضی است و علامت اسم نیست. (فعل ساکن + ال ← کسره)  
**مثال:** بِشْرِ المَعْلَمِ / عَنِ الاسْتِئْثَانِ / جَاءَتِ الزَّهْرَاءُ

- ۵ ختم به «ة» و «اء»: هر کلمه‌ای که مختوم به «ة» و «اء» باشد، اسم است.
- ۶ منادا بودن: هر کلمه‌ای که منادا باشد، قطعاً اسم است.
- مثال:** یا رَجُلُ / أَيُّهَا الرَّجُلُ / یا عَلِيُّ / یا رَجُلَ الوَطَنِ

### تقسیم بندی اسم از نظر جنس

- ۱ مذکر
- ۲ مؤنث

### انواع مذکر

- ۱ حقیقی ← اسمی که بر انسان یا حیوان نر دلالت می‌نماید و هیچ علامت تأنیثی در آن وجود ندارد.
- مثال:** رجل، علی، أب، بهزاد، دیک (خروس)، أسد (شیر)، ثعلب (روباه) و ...





## حرف

در تجزیه حروف به نکات زیر توجه کنید:

- ۱ حروف عامل + حرکت کلمه بعد از خود را تغییر می‌دهند.
- ۲ حروف غیر عامل + حرکت کلمه بعد از خود را تغییر نمی‌دهند.

### حروف غیر عامل

- |                |             |                      |
|----------------|-------------|----------------------|
| ۱ ما نافیہ     | ۶ ال        | ۱۱ حرف استثناء       |
| ۲ لا نافیہ     | ۷ «و» حالیہ | ۱۲ حروف ندا          |
| ۳ قد           | ۸ لَو       | ۱۳ «ها» (حرف تنبیه)  |
| ۴ حروف استفهام | ۹ نون تأکید | ۱۴ حرف عطف           |
| ۵ نون وقایہ    | ۱۰ لـ تأکید | ۱۵ نَعْم و لا جوابیہ |

### حروف عامل

- ۱ حرف شرط (إِنْ)
- ۲ حروف ناصبه (أَنْ - لَنْ - لِكَي / كَيْ - حَتَّى - لِي)
- ۳ حروف جازه (مِنْ - فِي - إِلَى - عَلَى - بِ - كَ - عَنْ - لِي)
- ۴ حروف مشبّهة بالفعل (إِنَّ - أَنْ - كَأَنَّ - لَيْتَ - لَكِنَّ - لَعَلَّ)
- ۵ لای نفی جنس
- ۶ حروف جازمه (لَمْ - لَمَّا - لای نهی - لام أمر)

## اعداد

الف: اعداد شمارشی: واحد، اثنان، ثلاثة، أربعة، خمسة، ستة، سبعة، ثمانية، تسعة، عشرة، أحد عشر، اثنا عشر، ثلاثة عشر و ...

ب: اعداد ترتیبی: أول، ثانی، ثالث، رابع، خامس، سادس، سابع، ثامن، تاسع، عاشر، حادی عشر، ثانی عشر، ثالث عشر و ...

۱ اعداد ۱ و ۲ (شمارشی) معمولاً در جمله نقش صفت را دارند:

مثال: کتاب واحد و تمرینان اثنان

**۲** اعداد ۳ تا ۱۰ از نظر جنس با معدود (شمارش شده) خود مخالفاند و معدود آنها جمع و مجرور است.

**مثال:** ثلاثة كُتِبَ - خمسُ طالباتٍ

مؤنث مذکر مؤنث مذکر مؤنث

**۳** معدود اعداد ۱۱ و ۱۲ با عدد خود از نظر جنس مطابقاند:

**مثال:** أحدَ عشرَ كوكباً - اثنتا عشرةً عينا

مذکر مؤنث مؤنث مؤنث مؤنث

**۴** در زبان عربی یکان پیش از دهگان می آید:

**مثال:** أربعة و خمسون (۵۴) - تسعة و سبعون (۷۹)

**۵** اعداد ترتیبی به جز «اول» که بر وزن «أفعل و فعلی» است (أول، أولى) بقیه بر وزن «فاعل» اند و در جمله نقش صفت را دارند.

**مثال:** الدرسُ الثالثُ فی الصفحة الثامنة

موصوف صفت موصوف صفت

**۶** عملیات ریاضی در عربی این گونه اند:

+ ← زائد / - ← ناقص / ÷ ← تقسیم علی / × ← فی، ضرب فی

**مثال:** عشرةً فی ثلاثةٍ یساوی ثلاثین - تسعون ناقصٌ عشرةً یساوی ثمانین



## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

# ذَاكَ هُوَ اللَّهُ

(او همان خداست)

ذَاكَ (همان ذلک است) آن

اسم الإشارة للبعید، مفرد، مذکر / مبتدا و خبره «اللَّهُ»

أَنْظُرَ (نَظَرَ - يَنْظُرُ) نگاه کن، بنگر

فعل أمر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، لازم، معلوم

ذَاتِ دارای

اسم، مفرد، مؤنث

**نکته:** «ذو - ذا - ذی» یعنی

«دارای - صاحب» که مؤنث هر سه آنها کلمه «ذات» است که چون مرجع آن «الشَّجَرَة» است، به صورت مؤنث آمده.

الْغُصُونِ شاخه‌ها

اسم، جمع التکسیر، معرفّ بِأَل / مضاف إليه

النَّضْرَة تر و تازه

اسم، مفرد، مؤنث، معرفّ بِأَل / صفة

● شجرات حدیقتنا ذات غصون نضرة:

درختان باغ ما دارای شاخه‌های

تروتازه است. (زبان ۹۸)

**نکته:** «ناظر» یعنی «بیننده» و

«ناضر - نَضِر» یعنی «تر و تازه، شاداب»

نَمَتُ (نَمَا - يَنْمُو) رشد کرد

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائبة، لازم، معلوم

حَبَّة دانه

اسم، مفرد، مؤنث، نکره / مِنْ حَبَّةٍ:

جار و مجرور

● كَيْفَ نَمَتُ مِنْ حَبَّةٍ: چگونه از

دانه‌ای رشد کرد؟ (به سختی)

صَارَتْ (صَارَ - يَصِيرُ) شد، گردید

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائبة مِنْ الأفعال الناقصة

**نکته:** جملاتی که با «صار»،

«لیس»، «کان» و «أصبح» شروع می‌شوند،

(افعال ناقصه) اسمیه به حساب

می‌آیند و اگر بعد آنها فعل بیاید، یک

جمله اسمیه داریم و یک جمله فعلیه.

إِبْحَثْ عَنْ (بَحَثَ - يَبْحَثُ)

جست‌وجو کن

جذوة **جذوة** فعل امر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، معلوم، لازم  
 شرارة آتش اسم، مفرد، مؤنث / مبتدأ

ها **ها** قُلْ (قَالَ - يَقُولُ) بگو فعل امر، مجرد ثلاثی، للمخاطب، متعدی، معلوم  
 آن اسم، ضمير متصل، للغائبة / مضاف إليه

مُسْتَعْرَة **مُسْتَعْرَة** ذَا (هَمَان «هَذَا» است.) این اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل من باب «افتعال»، نكرة / خبر

ضياء **ضياء** يُخْرِجُ (أَخْرَجَ - يُخْرِجُ) درمی آورد فعل مضارع، ثلاثی مزید من باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم  
 روشنایی اسم، مفرد، مذکر، نكرة / مبتدأ مؤخر و «فيها» خبر مقدم، شبه جمله

مُنْتَشِرَة **مُنْتَشِرَة** **نکته:** فعل هایی که در باب «إفعال» هستند یعنی به صورت «أَفْعَلٌ - يُفْعِلُ» صرف می شوند، غالباً متعدی هستند یعنی فعل «گذرا» هستند و مفعول می خواهند. (درس ۵)

**نکته:** اگر شک کردیم یک اسم یا فعل در باب «إفتعال» است یا «انفِعال»، یعنی اگر حرف دوم «ن» و حرف سوم آن «ت» بود، آن کلمه در باب «إفتعال» است. پس موارد زیر همگی در شکل و صورت «إفْتَعَلَ - يَفْتَعِلُ - افْتَعَالٌ» هستند:  
 انْتَشَرَ - انْتَقَمَ - انْتَصَرَ - انْتَضَمَ - انْتَخَبَ

أَوْجَدَ (أَوْجَدَ - يُوجِدُ)

پدید آورد، ایجاد کرد فعل ماضی، ثلاثی مزید من باب «إفعال»، للغائب، متعدی

المِثْمَرَة **المِثْمَرَة** میوه اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَلٍ / مفعول

◀ شکل های مختلف فعل «خَرَجَ»:

- خَرَجَ مِنْ: بیرون رفت
- خَرَجَ بِ: در آورد، راند
- تَخَرَّجَ: دانش آموخته شد
- اسْتَخْرَجَ: بیرون کشید
- أَخْرَجَ: اخراج کرد

### متضادها

يُخْرِجُ	≠	يُدْخِلُ
خارج می کند		داخل می کند
ضياء	≠	ظلام
روشنایی		تاریکی
حَرَارَةٌ	≠	بَرُودَةٌ
گرما		سرما
مُسْتَعْرَةٌ	≠	بَارِدَةٌ
شعله ور		سرد
مُنْهَمِرَةٌ	≠	مُنْقَطِعَةٌ
فراوان		بسته
لَيْلٌ	≠	نَهَارٌ
شب		روز
مُقْتَدِرَةٌ	≠	عَاجِزَةٌ
توانمند		ناتوان
صِدْقٌ	≠	كَيْدٌ
راستی		دروغ
ظَالِمٌ	≠	عَادِلٌ
ستمگر		دادگر
كَثْرَةٌ	≠	قَلَّةٌ
زیادی		کمی
زَرَعٌ	≠	حَصَدٌ
کاشت		درو کرد

### مترادفها

نَضْرَةٌ = غَضَاظَةٌ (تروتازه)
بَحَثٌ عَنْ = فَتَّشَ عَنْ (جستجو کرد)
جَذْوَةٌ = شَرَرَةٌ (پاره آتش)
مُسْتَعْرَةٌ = مُسْتَعْلَةٌ (فروزان، شعله ور)
ضَوْءٌ = نور (نور)
مُنْتَشِرَةٌ = شَائِعَةٌ (پخش شده)
الجِدَارُ = الحَائِطُ (دیوار)
كَامِلٌ = بَالِغٌ (کامل)
كَلَامٌ = حَدِيثٌ (سخن)
لَيْلٌ = مَسَاءٌ (شب)
غَيْمٌ = سَحَابٌ (ابر)
حَبِيبٌ = صَدِيقٌ (دوست)
سُرُورٌ = فَرَحٌ (شادی)
نَجْمٌ = كَوْكَبٌ (ستاره)
زَرَعٌ = غَرَسَ (کاشت)
وَضَعَ = جَعَلَ (قرار داد)
مُجِدٌّ = مُجْتَهِدٌ (کوشا)
رَقَدَ = نام (خوابید)
نور = ضِيَاءٌ (نور، روشنایی)

## جمع‌های مکسر

جَوَّ ← أجواء (هوا، فضا)

دَرَس ← دُرُوس (درس)

عُصْن ← عُصُون (شاخه)

نِعْمَة ← أَنْعَم (نعمت)

بَاب ← أَبْوَاب (در)

نَجْم ← أَنْجَم (ستاره)

دُرَّ ← دُرَر (مروارید)

أَرْدَل ← أَرَادِل (فرومایه)

أَفْضَل ← أَفْضِل (برتر)

نَفْس ← أَنْفُس (جان)

عَدَد ← أَعْدَاد (عدد)

الْحَجَّ ← الْأَحْجَار (سنگ)

تَرْكِيْب ← تَرَكَيب (ترکیب)

مَلْبَس ← مَلَابِس (لباس)

بَحْث ← أَبْحَاث (تحقیق، جستجو)

تَمْرِيْن ← تَمَارِيْن (تمرین)

أَرْض ← أَرَاضِي (زمین)

دَلِيْل ← أَدِلَّة (دلیل، راهنما)

كَلِيْل ≠ كَثِيْر  
کم زیاد

دُنْيَا ≠ آخِرَة  
دنیا آخرت

عَدُوٌّ ≠ صَدِيْق  
دشمن دوست

نَاجِح ≠ رَاسِب  
موفق مردود

قَرِيْب ≠ بَعِيْد  
نزدیک دور

جَمِيْل ≠ قَبِيْح  
زیبا زشت

نِهَائِيَة ≠ بَدَائِيَة  
پایان آغاز

مَسْمُوْح ≠ مَمْنُوْع  
مجاز غیرمجاز

شِرَاء ≠ بَيْع  
خرید فروش

غَالِيَة ≠ رَخِيْصَة  
گران ارزان

يَمِيْن ≠ يَسَار  
راست چپ

مَسْرُوْر ≠ حَزِيْن  
شاد غمگین



## الدَّرْسُ الثَّالِثُ

# مَطَرُ السَّمَكِ

(باران ماهی)

● «هذان النوعان من السمك كل منهما يعيش عيشةً تُعجِبُنَا»: این دو نوع ماهی هر یک از آن‌ها به گونه‌ای زندگی می‌کند که ما را متعجب می‌کند.

(خارج از کشور انسانی ۹۸)

● إنها من أعجب الأسماك، تغذيتها صعبة على الهواء...: آن از عجیب‌ترین ماهی‌هاست، غذا دادن به او برای علاقه‌مندان دشوار است ...

(ریاضی ۹۸)

تَسَاقَطُ (تَسَاقَطُ - يَتَسَاقَطُ)

پی در پی می‌افتد / می‌افتد

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «تفاعل»، للغائبة، لازم، معلوم / جملة وصفية

نُزُولٌ پیاده شدن / پایین آمدن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر (نزول المطر: ترکیب اضافی)

الثلج برف

اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل

● يَنْزِلُ الثلج و المطر من السماء في فصل

الشتاء: برف و باران در فصل زمستان از

آسمان می‌بارد. (خارج از کشور ۹۸)

يُرْسِلُ (أرسل - يُرسل) می‌فرستد

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

الرياح بادهای

اسم، جمع التکسیر، معرف بآل / مفعول

تُثِيرُ (أثار - يُثير) برمی‌انگیزاند

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «إفعال»، للغائبة، متعدی، معلوم

يَبْسُطُ (بسط - يبسط) می‌گستراند

فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للغائب، متعدی، معلوم / يبسطه: فعل و فاعل و مفعول

تُصَدِّقُ (صدق - يصدق) باور می‌کنی

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «تفعیل»، للمخاطب، متعدی، معلوم

● هل تُصَدِّقُ بأنَّ الرياح تُرسلُك إلى

مناطق بعيدة؟ آیا باور می‌کنی که باد تو را به نقاط دوری بفرستد؟

تَرَى / أن تَرَى (رأى - يرى)

می‌بینی / که بینی

فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للمخاطب، متعدی، معلوم

أسماک ماهی‌ها

اسم، جمع التکسیر، نكرة / مفعول

## واژگان سطر به سطر عربی کنکور



سوداء	اسم، مفرد، مؤنث، نكرة / غيمة سوداء:	سیاه	اسم، مفرد، مذکر، مصدر باب «تَفَعَّل»
ترکیب وصفی		الأمطار	معرف بآل
تُصْبِحُ (أَصْبَحَ - يُصْبِحُ)		بارانها	اسم، جمع التکسیر، معرف بآل
می گردد / می شود		الأمطار الشديدة: ترکیب وصفی	
فعل مضارع، مزيد ثلاثی من باب «إفعال»، للغائب، من الأفعال الناقصة		المنتشرة	پخش شده
مفروشة	اسم، مفرد، مؤنث، اسم المفعول، نكرة	پوشیده شده	اسم، مفرد، مؤنث، معرف بآل، اسم الفاعل من باب «افتعال»
طَبَخَ	اسم، مفرد، مذکر، مصدر / الطبخ: جار و مجرور	الغريب	عجیب
تَنَاوَلَ	اسم، مفرد، مؤنث، نكرة	متعلقة	اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل
تَصْبِحُ الْغَيْمَةُ سُودَاءَ عِنْدَمَا تُمَطِّرُ السَّمَاءَ: ابر سیاه می شود هنگامی که آسمان می بارد.		مربوط	اسم، مفرد، مؤنث، نكرة، اسم الفاعل من باب «تفعیل»
خوردن		المياه	آبها
اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب «تفاعل»		اسم، جمع التکسیر، معرف بآل / بالمياه: جار و مجرور	
حاوَلَ (حاوَلَ - يُحاوَلُ)	فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب «مفاعلة»، للغائب، متعدی، معلوم / فعل و فاعله «العلماء»	المجاورة	مجاور، نزدیک
تلاش کرد		اسم، مفرد، مؤنث، معرف بآل، اسم الفاعل من باب «مفاعلة» / صفة	
أرسلوا (أرسل - يُرسل)	فعل ماضی، مزيد ثلاثی من باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم	المحيط	اقیانوس
فرستادند		اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل، اسم الفاعل من باب «إفعال» (مياه المحيط: ترکیب اضافی)	
فَرِيقٌ	اسم جمع، مذکر، نكرة / مفعول	التَّعَرَّفَ عَلَى (اسم + حرف جر) شناختن	
گروه			

● الغريب في هذه الظاهره أن الاسماک متعلقة بمياه المحيط الأطلسي ... عجيب در این پدیده این است که ماهی ها به آب های اقیانوس اطلس تعلق دارند... (زبان ۹۸)



## واژگان سطر به سطر عربی کنکور



فعل مستقبل، مزید ثلاثی من باب «تَفَعَّلَ»، للمتکلم مع الغیر، لازم، معلوم  
**رَجَائِي** (اسم + ضمیر «ی»  
 ترکیب اضافی) امید من

اسم، مفرد، مذکر، مصدر / فاعل لِفعل  
 «انْقَطَعَ» / أَنْتَ رَجَائِي: مبتدا و خبر  
**اسْتَلَمْنَا** (اسْتَلَمَ - يَسْتَلِمُ)

### دریافت کردیم

فعل ماضی، مزید ثلاثی من باب «افتعال»،  
 للمتکلم مع الغیر، متعدی، معلوم

### ◀ شکل‌های مختلف فعل «سَلِمَ»:

- سَلِمَ إِلَى: تحویل داد
- سَلِمَ عَلَيَّ: سلام کرد
- اسْتَلَمَ: دریافت کرد، گرفت
- سَلِمَ: سالم ماند
- سَلِمَ: تسلیم شد
- اسْلَمَ: مسلمان شد، اسلام آورد

## أنوار القرآن



### أنوار نورها

اسم، جمع التکسیر (أنوار القرآن:  
 ترکیب اضافی)

لاتيأسوا (يئس - يئس) ناامید نشوید  
 فعل نهی، للمخاطبين، مجرد ثلاثی،  
 لازم، معلوم

لايئس (يئس - يئس) ناامید نمی‌شود  
 فعل مضارع منفی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
 لازم، معلوم / فعل و فاعله «القوم»

### روح رحمت

اسم، مفرد، مذکر و مؤنث (روح الله:  
 ترکیب اضافی)

أدع (دعا - يدعو) بخوان، دعوت کن  
 فعل امر، مجرد ثلاثی، للمخاطب،  
 متعدی، معلوم

جادل (جادل - يجادل) گفت و گو کن  
 فعل امر، مزید ثلاثی من باب  
 «مفاعلة»، للمخاطب، متعدی، معلوم

هي أحسن (مبتدا و خبر)

آن نیکوترین است

نامه‌ها

رسائل



الدَّرْسُ السَّابِعُ

يَأْمَنُ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ

(ای کسی که شگفتی‌های او در دریاهاست)

لا أَصْدُقُ (صَدَّقَ - يُصَدِّقُ) باور نمی‌کنم	يُشَاهِدُ (شَاهَدَ - يُشَاهِدُ) می‌بینید
مضارع منفی، مزید ثلاثی من باب «تفعیل»، متکلم وحده، متعدی، معلوم	مضارع، مزید ثلاثی من باب «مفاعلة»، للغائب، متعدی، معلوم / فعل و فاعله «أعضاء»
يُحَيِّرُنِي (حَيَّرَ - يُحَيِّرُ)	الأُسْرَةَ
مرا به تعجب وامی‌دارد	خانواده
يُحَيِّرُ: فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب «تفعیل»، متعدی، معلوم	اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَلْ / مضاف إليه
ن: نون وقایه / ی: ضمیر متصل / مفعول	فِلْمًا
جَدًّا	اسم، مفرد، مذکر، نكرة / مفعول
اسم، مفرد، مذکر، نكرة / مفعول مطلق لفعل المحذوف	رَائِعًا
الْبِحَارِ	اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل، نكرة / صفة للموصوف «فِلْمًا»
اسم، جمع التکسیر، معرّف بِأَلْ / فی البحار: جار و مجرور	أَنْقَذَ (أَنْقَذَ - يُنْقِذُ) نجات داد
تَصَدِّقُ	فعل ماضی، مزید ثلاثی من باب «أفعال»، للغائب، متعدی، معلوم
باور کردن	أَوْصَلَ (أَوْصَلَ - يُوَصِّلُ) رساند
اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب «تفعیل» / مبتدأ و خبره «صعب»	فعل ماضی، مزید ثلاثی من باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم
عَرَفْنَا عَلَيَّ	الشَّاطِئِ
ما را با... آشنا کن	اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل، معرّف بِأَلْ / إلى الشَّاطِئِ: جار و مجرور
عَرَفَ: فعل أمر، مزید ثلاثی من باب «تفعیل»، للمخاطب، متعدی، معلوم	
نأ: ضمیر متصل / مفعول	

حافظه  
فعل مضارع، مزيد ثلاثي من باب  
«إفعال»، للغائبة، متعدي، معلوم

صِغار كودكان

اسم، جمع التَكْسِير، مذكر / مفعول  
أَلَيْسَ كَذَلِكَ؟ آيا اين طور نيست؟

تستطيع (استطاع - يَستطيع) مي تواند

مضارع، مزيد ثلاثي من باب  
«استفعال»، للغائبة، لازم، معلوم / فعل  
و فاعله «الدَّالِّفِينُ»

أَنْ تُرْشِدَنَا كه ما را هدايت كند

فعل مضارع، مزيد ثلاثي من باب  
«إفعال»، للغائبة، متعدي، معلوم

نا: ضمير متصل / مفعول

سُقُوط سقوت کردن

اسم، مفرد، مذكر، مصدر (سقوط  
طائرة: تركيب اضافي)

● تستطيع الدَّالِّفِينُ أَنْ تُرْشِدَنَا الى مكان

سقوط طائرة ...: دلفين ها مي توانند  
ما را به مكان سقوط يك هواپيما  
راهنمايي كنند ... (تجربي ۹۸)

غَرِق غرق شدن

اسم، مفرد، مذكر، مصدر / مضاف إليه

سَفِينَة كشتي

اسم، مفرد، مؤنث، نكرة / مضاف إليه

حافظه

اسم، مفرد، مؤنث، اسم الفاعل، نكرة /  
مبتدأ مؤخر و خبره «لَهُ» (شبه جملة)

يَفُوقُ (فَاقَ - يَفُوقُ) برتري دارد

فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائب،  
متعدّي، معلوم / جملة فعلية، خبر

● سَمِعُ الدُّلْفِينِ يَفُوقُ سَمْعَ الْإِنْسَانِ

عَشْرَ مَرَّاتٍ: شنوایی دلفین ده برابر  
فراتر از شنوایی انسان است.

(خارج از کشور اختصاصی انسانی ۹۸)

يَبْلُغُ (بَلَغَ - يَبْلُغُ) مي رسد

فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائب،  
متعدّي، معلوم

ضِعْفِي (ضِعْفَيْنِ) دو برابر

اسم، مثنی، مذكر (به خاطر مضاف شدن به  
اسم بعد، «ن» آن حذف شده است.) / مفعول

الْحَيَوَانَاتِ اللَّبُونَةِ (تركيب وصفی)

حيوانات پستاندار

الحيوانات: اسم، الجمع السالم  
للمؤنث، معرّف بِأَلٍ / من الحيوانات:

جار و مجرور

اللَّبُونَةُ: اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بِأَلٍ /  
صفة للموصوف «الحيوانات»

تُرْضِعُ (أَرْضَعَ - يُرْضِعُ) شير مي دهد

**بئس** (چه) بد است  
**الفُسُوقُ** آلوده شدن به گناه  
 اسم، مفرد، مذکر، مصدر، معرف  
 بـأل / صفة للموصوف «الاسم»

• **بئس الاسم الفسوق بعد الايمان:**  
 (چه) بد است نام آلوده و زشت دادن  
 بعد از ايمان آوردن

**نکته:** وزن فعول:  
**۱** جمع مکسر ← ظروف  
 شروط

**۲** مصدر ← فسوق  
 طلوع

**لَمْ يَتُبْ** (تَابَ - يَتُوبُ) توبه نکرد  
 فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائب،  
 لازم، معلوم

**أولئك** آنان  
 اسم الإشارة، جمع، مذکر / مبتدأ

**نکته:** لم + مضارع ← ماضی  
 ساده منفي ← لم يذهب: نرفت

**الظالمون** ستمگران  
 اسم، الجمع السالم للمذکر، اسم  
 الفاعل، معرف بـأل / خبر

**إثم** گناه، معصیت  
 اسم، مفرد مذکر، نكرة

**نکته:** دو کلمه «خير و شر»  
 طبق جایگاهشان در جمله، به سه  
 صورت ترجمه می‌شوند.

**۱** خوب، بد ← أعمال الخیر باقیه ←  
 کارهای خوب ماندگار هستند.

**۲** خوبی، بدی ← ما هو الخیر؟:  
 خوبی چیست؟ (مصدري)

**۳** بهتر، بهترین ← الإسلام خیر الأديان:  
 اسلام بهترین دین‌هاست. (اسم  
 تفضیل)

**توجه:** «خير» یا «شر» + «من»  
 یا «مضافاً إليه» در حالت سوم بالا  
 قرار می‌گیرد.

**أَنْ يَكُنَّ** که باشند  
 فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائبات، معلوم  
**لا تلمزوا** (لمز - يلمز)

عیب‌جویی نکنید، عیب‌نگیرید  
 فعل نهی، مجرد ثلاثي، للمخاطبين،  
 متعدی، معلوم

• **لا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ:** به یکدیگر  
 لقب‌های زشت ندهید

**لا تَنَابَرُوا** (تَنَابَرَ - يَتَنَابَرُ)  
 لقب‌های زشت ندهید  
 فعل نهی، مزید ثلاثي من باب تفاعل،  
 للمخاطبين لازم، معلوم

## واژگان سطر به سطر عربی کنکور



اسم، مفرد، مذکر، نكرة / حال  
(ذوالحال «أخيه»)

**تذکر:** مَوْت: مرگ / مَيِّت (مَيِّت):  
مرده

گرهتُم (كِرِهَ - يَكْرَهُ) ناپسند داشته‌اید  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للمخاطبين،  
متعدی، معلوم

گرهتُموه آن را ناپسند داشته‌اید

تم	+	(گره)
فاعل	+	فعل ماضی
هـ	+	و
مفعول به	+	حرف میانجی

**انقوا** پروا کنید  
فعل أمر، للمخاطبين، متعدی،  
معلوم، من باب «افتعال»

**تواب** بسیار توبه‌پذیر  
اسم، مفرد، مذکر، نكرة، اسم المبالغة

**نکته:** قد + فعل ماضی ← ماضی  
نقلی ← قد خَلَقَ ← آفریده است  
قد + مضارع ← مضارع اخباری  
← قد يَكْتُبُ

۱ گاهی می‌نویسد ۲ به ندرت  
می‌نویسد ۳ شاید بنویسد

**تذکر:** اِثْم = مَعْصِيَةٌ = ذَنْبُ ←  
گناه، نافرمانی

لا تَجَسَّسُوا (جَسَّسَ - يُجَسَّسُ)

جاسوسی نکنید

فعل نهی، مزید ثلاثی من باب  
«تَفَعَّلُ»، للمخاطبين، متعدی، معلوم  
لا يَغْتَبُ (اغْتَابَ - يَغْتَابُ)

نباید غیبت کند

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب اِفْتَعَلَ،  
للمغائب، متعدی، معلوم/فعل وفاعله «بعض»  
بَعْضُكُمْ بَعْضًا

برخی از شما از برخی دیگر، یکدیگر را

● الغيبة: هي أن تذكر الآخرين بما لا  
يكرهون: غیبت آن است که از  
دیگران چیزی گفته شود که  
خوش ندارند. (اختصاصی انسانی ۹۸)

**أَحَدٌ** یکی

اسم، مفرد، مذکر / فاعل لفعل «يُحِبُّ»

**أَحَدُكُمْ** یکی از شما

أَنْ يَأْكُلَ (أَكَلَ - يَأْكُلُ) که بخورد

فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للمغائب،  
متعدی، معلوم

**لَحْمٌ** گوشت

اسم، مفرد، مذکر / مفعول

**مَيِّتًا** مُرْدَةً، در حالی که مرده است

الدرس الثالث

عجائب الأشجار  
(شگفتی‌های درختان)

الأشجار درختان  
اسم، جمع التکسیر، مؤنث / مضاف إليه

● الحديقة الصغرى الأشجار المثمرة أحسن  
من الحديقة الكبرى من دون الثمار: باغ  
کوچک‌تر با درختان میوه‌دار بهتر  
است از باغ بزرگ‌تر بدون میوه‌ها.  
(خارج از کشور ۹۸)

ظواهر پدیده‌ها  
اسم، جمع التکسیر، مؤنث / مبتدأ

تثبت ثابت می‌کند  
فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب  
«إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم / خبر

حقیقة یک حقیقت  
اسم، مفرد، مؤنث، نكرة / مفعول  
(حقیقة واحدة: ترکیب وصفی)

قدرة توانایی  
اسم، مفرد، مؤنث، مصدر / خبر

الآن اکنون، الان، حالا  
اسم، مفرد، مذکر، قید زمان

نصف (وصف - یصف) توصیف می‌کنیم  
فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للمتکلم  
مع الغیر، متعدی، معلوم

فالق اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل  
شکافنده

الحب اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل / مضاف إليه  
دانه  
(فالق الحب: ترکیب اضافی)

النوى اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل  
هسته

يُخرجُ خارج می‌کند، بیرون می‌آورد  
فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب  
«إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

الميت اسم، مفرد، مذکر، معرف بآل / من  
مرده  
الميت: جار و مجرور

**نکته:** اسم‌های مفردی که به  
«ت» ختم می‌شوند، مذکر هستند:  
وقت، بیت، صوت، موت، حوت  
(نهنگ)، حانوت (مغازه)  
به جز «بنت» و «أخت» که هر دو  
«مؤنث معنوی» هستند.

مخرج بیرون آورنده، خارج کننده  
اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل من باب «إفعال»

عجائب شگفتی‌ها  
اسم، جمع التکسیر، مذکر

الأثمار = الفواكه (میوه‌ها)

يَصِيرُ = يُصْبِحُ (می‌شود)

تَعَادَلْ = تَسَاوَى (مساوی شد، برابر شد)

المُوصَفَات = الصِّفَات (ویژگی‌ها)

المباراة = السِّبَاق = المُسَابَقَة (مسابقه)

### متضادها

حَيٌّ ≠ مَيِّتٌ  
زنده ≠ مرده

أَطْوَلُ ≠ أَقْصَرُ  
طولانی‌ترین ≠ کوتاه‌ترین

تَدْرِيجِيًّا ≠ فَجَاءَةً  
به تدریج ≠ ناگهان

الرَّائِحَةُ الْكَرِيهَةُ ≠ الرَّائِحَةُ الطَّيِّبَةُ  
بوی بد ≠ بوی خوش

غَرَسَ ≠ حَصَدَ  
کاشت ≠ درو کرد

زَرَعَ ≠ حَصَدَ  
کاشت ≠ درو کرد

عَصَى ≠ أَطَاعَ  
نافرمانی کرد ≠ اطاعت کرد

المُنْفَتِحُ گشوده

اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل مِنْ باب «انفعال»، معرّف بِأَل

إِسْتَرْجَعَ (إِسْتَرْجَع - يَسْتَرْجِعُ)

پس گرفت

فعل ماضی، مزید ثلاثی مِنْ باب «استفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

المُسْتَرْجِعُ پس گیرنده

اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل مِنْ باب «استفعال»، معرّف بِأَل

نَزَلَ نازل کرد

فعل ماضی، مزید ثلاثی مِنْ باب «تفعیل»، للغائب، متعدی، معلوم

المُنْزَلُ نازل کننده

اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل مِنْ باب «تفعیل»، معرّف بِأَل

أَكْرَمَ گرامی داشت

فعل ماضی، مزید ثلاثی مِنْ باب «إفعال»، للغائب، متعدی، معلوم

المُكْرَمُ اکرام کننده

اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل مِنْ باب «إفعال»، معرّف بِأَل

### مترادفها

زَرَعَ = غَرَسَ (کاشت)

مُزَارِع = فَلَاح (کشاورز)

کواکِب ← کوکب (ستاره)

أَسْئَلَة ← سؤال (پرسش، سؤال)

عیون ← عین (چشم، چشمه)

صُور ← صورة (عکس، تصویر)

أَهْرَام ← هِرَم (هرم)

سُيَاح ← سائح (گردشگر)

دَوْل ← دَوْلَة (دولت)

آثار ← أثر (اثر)

بَهَائِم ← بَهِيمَة (چارپا)

أَجُور ← أجر (پاداش)

تَمَائِل ← تَمَال (مجسمه)

أَسَاوِر ← سِوَار (دستبند)

إِمْتَلَأَ ≠ خَلَا

پر شد خالی شد

تَذَكَّرَ ≠ نَسِيَ

به یاد آورد فراموش کرد

## جمع‌های مکسر

عجائب ← عَجِيْبَة (شگفتی)

حُبُوب ← حَبّ (دانه)

ظواهر ← ظَاهِرَة (پدیده)

أشجار ← شَجَر (درخت)

أثمار ← ثَمَر (میوه)

أمتار ← مِتر (متر، صد سانتی‌متر)

آلاف ← أَلْف (هزار)

عُصُون ← عُصْن (شاخه)

أغصان ← عُصْن (شاخه)

جُزُر ← جَزِيرَة (جزیره)

مَزارع ← مَزْرَعَة (زمین کشاورزی)

مَحاصيل ← مَحْصُول (محصول کشاورزی)

بُذور ← بَذْر (دانه)

کنوز ← كَنْز (گنج)

أفراس ← فَرَس (اسب)



**الأرض** اسم، مفرد، مؤنث معنوی، معرفٌ بِأَلٍ / مضافٌ إليه  
**إِلَّا** حرف، مِنْ أداةِ الإِسْتِثْنَاءِ  
**الَّتِي** اسم، موصولٌ خاصٌّ، مفرد، مؤنث  
**عَرَفَ** (عَرَفَ - يَعْرِفُ) شناخت، دانست  
**مَتَعَدِي**، معلوم

**خِلَالِ** در میان، ضمن  
**مَجْرُور** و مذكر / مِنْ خِلَالِ: جار

**الْكِتَابَاتِ** نوشته‌ها، آثار مکتوب  
**مَجْرُور** اسم، الجَمْعُ السَّالِمُ للمؤنث، معرفٌ بِأَلٍ / مضافٌ إليه

**النَّقُوشِ** نگاره‌ها، کنده‌کاری‌ها  
**مَجْرُور** اسم، جَمْعُ التَّكْسِيرِ، مذكر، معرفٌ بِأَلٍ

**الرُّسُومِ** تصاویر، عکس‌ها  
**مَجْرُور** اسم، جَمْعُ التَّكْسِيرِ، مذكر، معرفٌ بِأَلٍ

**التَّمَاثِيلِ** پیکره‌ها، مجسمه‌ها، تندیس‌ها  
**مَجْرُور** اسم، جَمْعُ التَّكْسِيرِ، مذكر، معرفٌ بِأَلٍ

◀ **شکل‌های گوناگون واژه «مثل»:**  
**مِثْلٌ** جمع ← **أَمْثَالٌ**: شبیه، مانند  
**مِثْلٌ** ما: هم‌چنین  
**إِلَى ثَلَاثَةِ أَمْثَالِهِ**: تا سه برابر آن  
**مِثْلَهُمْ...**: مانند ایشان...  
**مِثَالٌ** جمع ← **أَمْثَلَةٌ**: همسان، مشابه  
**عَلَى مِثَالِ**: به روش  
**مِثَالِي**: نمونه

• **إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ**  
**لِلْعِبَادَةِ**: مگر این‌که دین و شیوه‌ای برای عبادت دارد.

**الْعِبَادَةِ** پرستش  
**مَجْرُور** اسم، مفرد، مؤنث، مصدر، معرفٌ بِأَلٍ / للعبادة: جار و مجرور

• **لِاشْعَبٍ مِنْ شُعُوبِ الْعَالَمِ إِلَّا وَ لَهُ طَرِيقَةٌ**  
**لِلْعِبَادَةِ**: هیچ ملتی از ملت‌های جهان نیست مگر این‌که برای آن راهی است برای عبادت. (ریاضی ۹۸)

**الْآثَارِ** (مفرد: الأثر)  
**مَجْرُور** اسم، جمع التَّكْسِيرِ، مذكر، معرفٌ بِأَلٍ / مبتدأ  
**اِكْتَشَفَ** (اِكْتَشَفَ - يَكْتَشِفُ)

**يَافَتُ**، کشف کرد  
**مَتَعَدِي**، معلوم / فعلٌ و فاعلُهُ «الإنسان»

**الْحَضَارَاتِ** تمدن‌ها  
**مَجْرُور** اسم، الجَمْعُ السَّالِمُ للمؤنث، معرفٌ بِأَلٍ / مبتدأ و خبره «تؤكد»

تمثال: پیکره

تمثیل: مثال آوردن

مُمَثِّل: بازیگر

اسم، جمع التَّكْسِير، مذکر

خُرَافِيَّةٌ افسانه آمیز، خرافی

اسم، مفرد، مؤنث، نكرة، / خبر کانت

تَعَدُّدٌ گوناگونی، متعدد بودن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب

«تَفَعَّل» / مضافُ إليه

الْآلِهَةُ (مفرد: الإله) خدایان

اسم، جمع التَّكْسِير، مذکر، معرف

بِأَلٍ / مضافُ إليه

الْقَرَابِينِ (مفرد: القربان) قربانی‌ها

اسم، جمع التَّكْسِير، مذکر / مضافُ إليه

تَجَنُّبٌ دوری گزیدن، دوری کردن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب «تَفَعَّل»

● تَقْدِيمُ الْقَرَابِينِ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ

تَجَنُّبِ شَرِّهَا: پیش کش نمودن قربانی‌ها

برای او برای کسب خشنودی‌اش و

دوری جستن از شر آن

ازدادت زیاد شد

فعل ماضی، مزید ثلاثی من باب

«افتعال»، للغائبة، لازم، معلوم / فعل

و فاعله «هذه»

مَرٌّ گذر، گذشتن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر / علی مرّ:

جار و مجرور

● لَعَلَّ الْإِنْسَانَ يَعْرِفُ الْحَضَارَاتِ مِنْ خِلَالِ

الْكِتَابَاتِ وَ التَّمَاثِيلِ: کاش انسان از میان

کتاب‌ها و تندیس‌ها (مجسمه‌ها)

تمدن‌ها را بشناسد. (ریاضی ۹۸)

● لَا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ

وَ التَّمَاثِيلِ ...: هیچ چیز بهتر از

نگاره‌ها و نقاشی‌ها و تندیس‌ها

نیست ... (هنر ۹۸)

تَوَكَّدُ (أَكَّدَ - يُؤَكِّدُ) تأکید می کند

فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب

«تَفَعَّل»، متعدی، معلوم / خبر

إِهْتِمَامٌ توجه کردن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب

«افتعال» / مفعولٌ لِفِعْلِ «تَوَكَّدُ»

تَدَلُّ (دَلَّ - يَدُلُّ) دلالت می کند

فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للغائبة،

لازم، معلوم

وُجُودٌ هستی، بودن

اسم، مفرد، مذکر، مصدر / فی وجود:

جار و مجرور

شَعَائِرُ (مفرد: شعار) مراسم



## الدَّرْسُ الرَّابِعُ

### الْفَرَزْدَقُ (فرزدق)

• هذا ابني يكادُ يَكُونُ شاعِراً عَظيماً:  
این فرزند من است، نزدیک است  
(به زودی) شاعری بزرگ شود.

يكادُ (كَادَ - يَكادُ) نزدیک است که  
مِنَ أفعالِ القلوب، مضارع، مجرد  
ثلاثي، للغائب

• يكاد يَكُونُ زميلي شاعِراً عَظيماً: نزدیک  
است که هم کلاسی من شاعر بزرگی  
شود. (خارج از کنکور اختصاصی انسانی ۹۸)

يا صاحِبِ (حرف ندا + مُنادا)

ای صاحب، ای پدر  
اسم، مفرد، مذکر، اسم الفاعل

عَلِمَ (عَلِمَ - يُعَلِّمُ) یاد بده  
فعل أمر، مزید ثلاثي من باب  
«تفعیل»، للمُخاطب، متعدی، معلوم

الْقُرْآنُ قرآن

اسم، مفرد، مذکر، معرّف بِأل / مفعول

رَحَلَ (رَحَلَ - يَرْحَلُ) کوچ کرد

فعل ماضی، مجرد ثلاثي، للغائب،  
لازم، معلوم

خُلَفَاءُ (مفرد: خليفه) خليفه‌ها

اسم، جَمْعُ التَّكْسِيرِ، مؤنث لفظي / الي  
خلفاء: جار و مجرور

تَعْرِفُ (عَرَفَ - يَعْرِفُ) می‌شناسد

فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائبة،  
متعدی، معلوم / فعل و فاعله «البطحاء»

الْبَطْحَاءُ سرزمین و دشت مکه

اسم، مفرد، مؤنث، معرّف بالعلمية /  
فاعلُ لِفعل «تَعْرِفُ»

وَطْأَةً جای پا، قدمگاه

اسم، مفرد، مؤنث / مفعول

الْحِلِّ وَ الْحَرَمِ حرم کعبه و بیرون احرام

شُعراء (مفرد: شاعر) شاعران

اسم، جمع التَّكْسِيرِ، مذکر / مِن  
شعراء: جار و مجرور

وُلِدَ (وَلَدَ - يَلِدُ) متولد شد

فعل ماضی، مجرد ثلاثي، للغائب،  
متعدی، مجهول

عَامَ ثَلَاثَةٍ وَ عِشْرِينَ بعد الهجرة

سال بیست و سه هجری

عَاشَ (عَاشَ - يَعِيشُ) زندگی کرد، زیست

فعل ماضی، مجرد ثلاثي، للغائب،

لازم، معلوم

جاءَ به أبوه پدرش او را آورد.

لَيَصِلُ (وَصَلَ - يَصِلُ) تا برسد  
فعل مضارع، مجرد ثلاثي، للغائب،  
لازم، معلوم

حَتَّى يَسْتَلِمَ (اسْتَلَمَ - يَسْتَلِمُ)  
تا لمس کند، تا دست بکشد  
فعل مضارع، مزید ثلاثی من باب  
«افتعال»، متعدی، معلوم

● حتى يستلم الحجر فلم يقدر: تا سنگ  
حجر الاسود را لمس کند اما نتوانست.

الِزْدِحَامِ شلوغی، ازدحام  
اسم، مفرد، مذکر، مصدر من باب  
«افتعال»، معرف بـأل / مضاف إليه  
نُصِبَ (نَصَبَ - يَنْصِبُ) نصب شد، برپا شد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
متعدی، مجهول

يَنْظُرُ (نَظَرَ - يَنْظُرُ) نگاه می کند  
فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للغائب،  
لازم، معلوم

كِبَارِ (مفرد: كبير) بزرگان  
اسم، جمع التکسیر، مذکر / من کبار:  
جار و مجرور

فَبَيْنَمَا پس در این میان که، در حالی که

إِذْ جَاءَ (جَاءَ - يَجِيءُ) ناگهان آمد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب، لازم،  
معلوم / فعل و فاعله «زين العابدين»

مَدَحَ (مَدَحَ - يَمْدَحُ)  
مدح کرد، ستایش کرد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
متعدی، معلوم

نَالَ (نَالَ - يَنَالُ) دست یافت، به دست آورد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
متعدی، معلوم

مُحِبًّا دوستدار، عاشق  
اسم، مفرد، مذکر، نكرة، اسم الفاعل  
من باب «إفعال»

كَانَ يَسْتُرُ (سَتَرَ - يَسْتُرُ) (كان + مضارع  
← ماضی استمراری) پنهان می کرد  
فعل مضارع، مجرد ثلاثی، للغائب،  
متعدی، معلوم


جَهَرَ بِهِ آن را آشکار کرد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
متعدی، معلوم

حَجَّ (حَجَّ - يَحُجُّ) حج گزارد، قصد حج نمود  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
لازم، معلوم / فعل و فاعله «هشام»

● لَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ  
فِي أَيَّامِ أَبِيهِ: ولی آن را آشکار کرد وقتی  
که هشام بن عبدالملک در روزگار  
(دوران خلافت) پدرش حج گزارد.

طَافَ (طَافَ - يَطُوفُ) طواف کرد  
فعل ماضی، مجرد ثلاثی، للغائب،  
لازم، معلوم / فعل و فاعله «هشام»

یومُ البعث	روز رستاخیز / قیامت	أَضْغَطُ الدَّمِ عِنْدَكَ	آیا فشار خون دارید؟
كَأَنَّهُمْ بَنِيَانٌ مَّرْصُوصٌ	گویی آنان ساختمانی استوارند	أَبْدَعُوا فِي هَذَا الْفَنِّ	در این هنر نوآوری کردند
لَا عِلْمَ لَنَا	هیچ دانشی نداریم	مَرَضُ السُّكَّرِ	مرض قند
سِنٌّ عَرِيضَةٌ	لبه پهن	وَفَقًّا لِأَلْسِنَتِهِمْ	براساس زبانشان
يُعَبِّدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ	به جای خدا پرستیده می شود	أَنْتَ مَصَابٌ بِالزُّكَامِ	شما سرما خوردید
مِنْ طِينَةٍ	از تکه گلی	تَغْيِيرُ بِنَاءِ الْكَلِمَاتِ	تغییر بناء الكلمات
عَظْمٌ وَ عَصَبٌ	استخوان و پی	تَغْيِيرُ سَاخْتَارِ كَلِمَاتٍ	تغییر ساختار کلمات
الْمَفْسُودَةِ	مایه تباهی	مَا قَدَّمْتُ	آنچه پیشاپیش فرستاد
مَدَوْنَةٌ مَدْرَسَتِكَ	وبلاگ مدرسه ات	بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ	بدون کلمات دخیله
تَمَرٌ أَمَامَ عَيْنِي ذِكْرِيَاتِي	خاطراتم از جلوی دیدگانم می گذرند		بدون واژگان وارد شده
يَا بَنِيَّتِي	ای دخترکم	<b>اصطلاحات عربی دوازدهم</b>	
تُوَلِّمَنِي رِجْلِي	پایم درد می کند	أَقِمِ وَجْهَكَ	روی آور
جَلْوِي تَلْوِيزِيُونِ	جلوی تلویزیون	عِلْمُ الْآثَارِ	باستان شناسی
طَرَفِدَارَانِ	طرفداران	مَآثِرٌ	مفاخر، افتخارات
سَسْتِ نَشْوِيدِ	سست نشوید	النُّقُوشُ وَ الرُّسُومُ	نگاره ها و نقاشی ها
اَيْسْتَادِهْ بُوْدُنْدِ	ایستاده بودند	التَّمَاثِيلُ	تندیس ها، پیکره ها
سَيَّارَتُنَا مُعْطَلَةٌ	ماشین خراب شده ما	دَارُ التَّمَثِيلِ	تماشاخانه، اپرا
مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ	تعمیرکار ماشین ها	الشُّعَائِرُ	مراسم
مَوْقِفُ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ	موقف تصلیح السیارات	أَنْ يُتْرَكَ سُدًى	بیهوده رها شوند
گَارَاژِ تَعْمِيرِ مَاشِينِهَا	گاراژ تعمیر ماشین ها	بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَاْمَسُونَ	قوم شروع به پچ پچ کردند
بِهْ بَنْدِ بَكْشِيدِ	به بند بکشید	قَوْمٌ شَرُوعٌ بِهْ پِچْ پِچْ كَرْدُنْدِ	هر گاه صدا زده شود
التَّحْدِيدُ فِي الْإِخْتِيَارِ	محدودیت در انتخاب	إِذَا نُودِيَ	

واژگان سطر به سطر عربی کنکور 

خَلَفَتْهَا الثَّوْرَةُ	من مطمئنم	أنا واثقٌ
انقلاب آن را به جا گذاشت		تَصَفَّحَ الْكِتَابَ
المُقَاتِلُونَ	کتاب را سریع ورق زد و مطالعه کرد	
رزمندگان، جنگجویان		جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ
برایک		قابل توجه است، شایسته توجه است
از نظر شما		الصَّحْفَى
جنگ جهانی	الحرب العالمية	روزنامه‌نگار
ننگ نیست	ليس عاراً	الظروف القاسية
کشتار، قتل عام	مَجْزَرَةٌ	شرایط سخت
قصاب	جَزَّارٌ	المرحلة الابتدائية
اشغال شده	المُحْتَلَّةُ	دوره ابتدایی
اشغال	الإحتلال	دیپرستان
الثانوية		كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ
النَّظَامُ الْبَعْثِي	هر ظرفی پر می‌شود / تنگ می‌شود	
رژیم بعثی		قُبَيْلٌ
سپاهیان اشغالگر	جُيُوشٌ مُحْتَلَّةٌ	قبیل
پند و پند گرفتن	العِبْرَةُ وَ الْإِعْتِبَارُ	سُمَيَّكَاتٌ
خواهید	لِزِمَ الْمَنَامُ	ماه‌های کوچک
خواب او را رها نکرد	لِزِمَهُ الْمَنَامُ	طَبَقًا لِإِرَادَتِهِ
پایت را دراز کن	مُدَّ رِجْلَكَ	بر اساس خواسته‌اش
السَّهْلُ وَ الصَّافَا	پیروزی انقلاب اسلامی	الحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ
دشت و تخته سنگ		جنگ تحمیلی
معلم نفسه	النَّاسُ الْأَبْرِيَاءُ الْعُزَّلُ	انتصار الثورة الإسلامية
مُستَعِينًا بِـ	مردم بی گناه بی سلاح	پیروزی انقلاب اسلامی
با استفاده از، با کمک		
البطحاء	ساحات القتال	میدان جنگ
دشت مکه	مُهَاجِمَةُ الْأَسْوَدِ	مهاجمه الأسود
العَصْرُ الْأُمَوِيُّ	هجوم شیران	
دوره اموی	المُشَرَّدُونَ	آوارگان
خود را به نادانی زدن		
الجَلِّ	على حين غفلةٍ	غافلگیرانه
بیرون احرام	يا لها من امرأةٍ بَطْلَةٍ	چه بانوی دلوری
ماه‌های غیر حرام	عَلَاقَاتٌ ثَقَافِيَّةٌ	روابط فرهنگی
فروپاشی، تجزیه	الأوضاع الحرجة	اوضاع متشنج، بحرانی
شَقَّ عَلَيْهِ الْأَمْرُ		
کار بر او دشوار آمد		



## خلاصه قواعد و نکات ترجمه

### زمانها

#### ماضی منفی ساده

«ما» + ماضی

**مثال:** ما جاء: نیامد / ما رأیتُم: ندیدید

«لم» + مضارع مجزوم

**مثال:** لم يذهب: نرفت / لم يرض: راضی نشد

#### ماضی نقلی مثبت

«قد» + ماضی

**مثال:** قد فرح: شاد شده است / قد جاء: آمده است

#### ماضی نقلی منفی

«لما» + مضارع مجزوم

**مثال:** لما يذهب: هنوز نرفته است / لما يذكر: هنوز یاد نکرده است

«ما» + «قد» + ماضی

**مثال:** ما قد أكل: نخورده است / ما قد رأى: ندیده است

#### ماضی بعید

«كان» + «قد» + ماضی

**مثال:** كان قد ذهب: رفته بود / كان قد ضرب: زده بود

«كان» + ماضی

**مثال:** كان ذهب: رفته بود / كان ضرب: زده بود

«كان» + اسم فاعل

**مثال:** كنتُ جالساً: نشسته بودم / كنتُ غارقاً في أفكاري: در افکارم غرق

شده بودم

#### ماضی بعید منفی

«ما» + «كان» + ماضی

**مثال:** ما کان ذهب: نرفته بود / ما کان جلس: ننشسته بود / ما کُنا

ذهبنا: نرفته بودیم

«کان» + «ما» + ماضی

**مثال:** کان ما رأی: ندیده بود / کنتُ ما ضربتُ: نزده بودم

«لم» + مضارع مجزوم «کان» + ماضی

**مثال:** لم یکن ذَهَبَ: نرفته بود / لم نکن رأینا: ندیده بودیم

ماضی استمراری

«کان» + مضارع

**مثال:** کان یذهبُ: می‌رفت / کنتم تذهبون: می‌رفتید / کُنا نذهبُ:

می‌رفتیم

ماضی استمراری منفی

«ما» + «کان» + مضارع

**مثال:** ما کان یرجع: باز نمی‌گشت / ما کنتما تذهبان: شما (دو نفر)

نمی‌رفتید

«کان» + «لا» + مضارع

**مثال:** کان لا یضربُ: نمی‌زد / کنتُ لا أجلسُ: نمی‌نشستم / کنتنَّ لا

تذهبنَّ: نمی‌رفتید

«لم» + مضارع مجزوم «کان» + مضارع

**مثال:** لم یکن یذهبُ: نمی‌رفت

مضارع التزامی

۱ حروف ناصبه (به جز «لن») + مضارع

**مثال:** أن یذهبَ: که برود / حتی تنصروا: تا پیروز بشوید

۲ فعل شرط

**مثال:** إن تصبرُ تنجحُ: اگر صبر کنی موفق می‌شوی.





• استفهام ← چه کسی، چه کسانی؟

🏠 **مثال:** من جاء؟: چه کسی آمد؟ / من قرأ هذا؟: چه کسی این را خواند؟

### ◀ ترجمه انواع «ما»

• موصول ← چیزی که، چیزهایی که

🏠 **مثال:** اشتريت ما يطلبه علي: چیزی را که علی می خواست، خریدم.

• شرط ← هرچه، آنچه

🏠 **مثال:** ما تفعلوا يعلمه الله: هرچه انجام بدهید خداوند آن را می داند.

• استفهام ← چه چیزی، چه چیزهایی؟

🏠 **مثال:** ما رأيت؟: چه چیزی دیدی؟

### ◀ ترجمه انواع «لِ»

• جاره ← برای

🏠 **مثال:** ذهب لكسب العلم: برای کسب علم رفتم. (قبل از اسم یا

مصدر می آید.)

• ناصبه ← برای این که

🏠 **مثال:** ذهب ليشاهدني: برای اینکه من را ببیند، رفتم. (قبل از فعل

و معمولاً وسط جمله می آید.)

• جازمه ← باید

🏠 **مثال:** لنذهب: باید برویم. (قبل از صیغه های غایب و متکلم مضارع

و در اول جمله می آید.)

### ◀ ترجمه انواع «لا»

۱ نافية ← به صورت فعل منفی ← لا يذهب: نمی رود.

۲ عطف ← نه ← رأيت علياً لا محمداً: علی را دیدم نه محمد را.

۳ حرف جواب ← نه ← هل رأيت؟ لا: آیا دیدی؟ نه.

۴ ناهیه ← نباید (اگر قبل از صیغه های غایب و متکلم باشد.) ←

لايكتب: نباید بنویسد.